

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه مرحوم امام در ملاک صدق قضایا

بعد از اینکه ملاحظه فرمودید که بین امام

[1] رضوان الله تعالی علیه و مشهور این اختلاف وجود دارد که در بسیاری از قضایا که مشهور قائل به وجود نسبت بین موضوع و محمول هستند، ایشان نسبت را انکار کردند و ما عرض کردیم که تحقیق مطابق با نظریه مشهور است و نسبت وجود دارد. آن گاه یک بحثی که اینجا واقع می شود این است که مشهور که نسبت را قبول دارند ملاک در صدق و کذب قضایا روشن است، اگر این نسبت یک مطابقی در عالم خارج داشته باشد، إن كان للنسبة خارج تطابقه فصادقٌ وإلا فكاذبٌ، ملاک صدق و کذب یک قضیه مطابقت این نسبت با خارج است.

از امام سؤال می کنیم شما که نسبت را انکار می فرمائید و معتقدید مفاد این قضایا هو هویّت است، مفادش اتحاد است، شما چه ملاکی را برای صدق و کذب در قضایا دارید، در زیدٌ زیدٌ، الانسان انسانٌ، زیدٌ انسانٌ، ملاک صدق و کذب در قضایا چیست؟ ایشان می فرمایند مناط در صدق و کذب در قضایا، مطابقت این حکایت تصدیقیه است با نفس الامر، و عدم مطابقت. فرمودند این هیئت جمله ی خبریه مثل زیدٌ انسانٌ دلالت بر هو هویّت دارد و دلالت بر نسبت ندارد. بر خلاف زیدٌ له القیام که هم موضوع دارد و هم محمول و هم یک حرفی که دالّ بر نسبت است.

اما ملاک در صدق و کذب این است که این حکایت تصدیقیه که هم در زیدٌ قائمٌ است و هم در زیدٌ له القیام است، این مطابقت با نفس الامر داشته باشد. این مثال را می زنند می فرمایند الله تبارک و تعالی موجودٌ یک حکایت تصدیقیه دارد از اتحاد بین

موضوع و محمول که وجود با خدا یکی است، هو هویّت است و اتحاد دارد، می‌فرماید این اگر مطابق با نفس الامر بود، نفس الامری که می‌فرمایند اعم از خارج حسّی و غیر حسّی است، گاهی تعبیر می‌کنند به صفحه الکون، صفحه‌ی وجود، می‌گویند اگر در صفحه الوجود همینطور باشد صادق، می‌فرمایند طبق همان مبنای خودش است، وقتی می‌گوییم الله له الوجود، چون در ذهن‌تان هست فرمودند این مستلزم کفر است ولو ما نتوانستیم این را از ایشان بپذیریم ولی ایشان نظر شریفشان این است که توحید همین است که بگوئیم الله موجود، اما الله له الوجود مستلزم کفر است، که به این معناست که به فکر ایشان که وجود عارض بر خدا می‌شود، می‌فرماید این کاذب است، چرا؟ چون در نفس الامر در صفحه الکون وجود عارض خدای تبارک و تعالی نمی‌شود، الله له الوجود به این معناست که وجود عارض خدای تبارک و تعالی است، ما نگاه می‌کنیم فی نفس الامر یعنی فی نفس الامر وجود عین ذات خداست، پس این قضیه می‌شود قضیه‌ی کاذبه.

باز این مثال شریک الباری لیس بموجود یا ممتنع، که ما گفتیم قضایای موجهی این چنینی برمی‌گردد به سالبه، شریک الباری ممتنع ما نمی‌توانیم بیائیم بحث مفهومی کنیم بگوئیم مفهوم ممتنع را بر مفهوم شریک الباری داریم حمل می‌کنیم این غلط است، وقتی می‌خواهیم بگوئیم شریک الباری ممتنع، یعنی اینکه در عالم خارج استحاله دارد، بحث وجودی است، بحث تحقق شریک الباری است، بحث مصداقی است.. حالا که بحث مصداقی است ممتنع یعنی ممتنع من حیث الوجود. در نتیجه این قضیه برمی‌گردد به قضیه سالبه.

یعنی اینطور نیست که بگوئیم ما برمی‌گردانیم به قضیه سالبه، نه! اصلاً این قضیه حقیقتش قضیه سالبه است، چون ممتنع چیزی نیست که بگوئیم مصداقی از آن است، نه! می‌خواهیم بگوئیم موجود نیست و وجود را از شریک الباری نفی کنیم. از کجا بفهمیم این قضیه صادق است؟ امام که در سوابق هم مسئله نسبت را انکار می‌کردند می‌فرمودند سلب النسبة است نه النسبة السلبية می‌فرمایند این هم مطابق لنفس الامر، لآنه حکایه عن خلوّ صفحة الوجود عنه و الواقع كذلك، ما می‌بینیم صفحه‌ی وجود یا صفحه الواقع یا صفحه الکون که اینها عبارة آخرای هم است، نفس الامر بگوئیم، صفحه الکون بگوئیم، می‌بینیم نیست! چیزی در عالم به نام شریک الباری اصلاً وجود ندارد. همین که صفحه الکون خالی از این وجود هست، این موجب صدق این قضیه می‌شود.

در جایی که شما می‌گوئید زید لیس بموجود چطور این قضیه صادق است؟ در زید لیس بموجود این قضیه صادق است می‌بینیم زید در عالم خارج نیست، در شریک الباری ممتنع هم همین خلوّ صفحة الکون عن شریک الباری ملاک برای صدق این قضیه است، لذا نتیجه می‌گیرند که مناط صدق و کذب در سوابق مثل همان موجبات مطابقت این حکایت تصدیقه است با نفس الامر، این حکایت تصدیقه همان سلب هو هویّت است. یعنی می‌گوئیم اینها یکی نیستند، وجود و شریک الباری یکی نیستند، بین‌شان اتحاد وجود ندارد. نمی‌شود گفت این شریک الباری یک مطابقی در عالم خارج دارد که می‌خواهیم بگوئیم مطابقش ممتنع است، این عدم محض است، عدم که اصلاً مطابق ندارد.

پس فرق بین فرمایش امام و مشهور در ملاک صدق و کذب در قضایا این شد که مشهور می‌گویند این نسبتی که بین موضوع و محمول است، اگر این نسبت یک مطابقی داشته باشد، یعنی همین نسبت در عالم خارج باشد، اگر مطابق داشته باشد می‌شود صادق، اگر نداشته باشد می‌شود کاذب. امام که نسبت را انکار کردند معیار دیگری می‌دهند می‌گویند معیار این است که این حکایت هو هویّت اگر در صفحه الکون همین هو هویّت باشد می‌شود صادق، در صفحه الکون این هو هویّت نباشد در قضایای موجهه می‌شود کاذب، و در قضایای سالبه محصله هم اگر دیدیم در صفحه الکون هم سلب هو هویّت است این هم که مفادش سلب هو هویّت است این ملاک صدق و کذب در قضایاست که این را در مناهج، در جلد دوم در صفحه 260 و 261 به همین بیانی که عرض کردیم ذکر فرمودند.

در این رساله استصحاب هم در دنباله‌ی همین بحثی که در مورد نفی نسبت در قضایا می‌کنند آنجا هم همین تعبیر را دارند

می‌فرمایند نعم، الصدق هو المطابق للواقع و الكذب عدمها، لكن لا يلزم أن يكون للكواذب واقعية و للأعدام حقایق و لقطع النسبة الواقعية حكاية عن واقع محقق في الخارج. در توضیح هم می‌فرمایند الواقع عبارة عن نظام الوجود، اما صفحة الكون، هستی، نفس الامر، ذهناً و خارجاً، بحيث لا تشذ عنه حقيقة من الحقایق و موجود و إذا أخبر بأن زیداً قائمٌ إمّا أن يكون مطابقاً لصفحة الكون و نظام الوجود فهو صدقٌ و إلا فلا و بعد در شریک الباری هم می‌فرمایند شریک الباری ليس بموجود يكون مطابقاً للواقع لأن صفحة الكون خالية عنه، وقتی ما ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم در صفحه هستی وجودی، چیزی به نام شریک الباری نیست.

یک عده‌ای خیال می‌کنند یک چیزی شریک الباری است ولی اینها شریک الباری نیستند، اینها تأثیر در نظام ندارند. آیات شریفه‌ی قرآن را که انسان وقتی می‌خواند خدای تبارک و تعالی به مشرکین می‌فرماید اینها برای شما چه می‌کنند؟ اینها چیزی خلق می‌کنند؟ آبی را از آسمان نازل می‌کنند؟ تأثیری در این عالم دارند؟ اگر بخواهند اینها شریک خدا باشند باید یک نقشی داشته باشند، اینها خیال می‌کردند که اینها شریک‌اند، و الا شریک در عالم واقع و در صفحه‌ی کون وجود ندارد.

سؤال:...

پاسخ استاد:

ما یک قضایایی داریم که صفحة الكونش ذهن است، شما وقتی می‌گوئید الانسان كلّي می‌خواهیم ببینیم این قضیه صادق است یا نه؟ این صفحة الكونش ذهن است، چون کلی که در جایش در عالم خارج نیست، عالم خارج جای تشخیص و وحدت است. کلی در ذهن است، از شما سؤال می‌کنیم که مطابقش و ملاک صدقش چیست؟ در ذهن خودمان نگاه می‌کنیم می‌بینیم این یک مفهومی است یصدق علی کثیرین لذا کلی است، اما اگر بگوئیم زیدٌ كلّي این کذب است، زید کلی نیست بلکه جزئی است، این علم برای یک شخصی است، قابل صدق بر کثیرین نیست، مراد از ذهن این است نه اینکه شریک الباری را در ذهن بیاوریم، یعنی به اختلاف قضایا صفحة الكونشان مختلف می‌شود.

دیدگاه استاد معظم در باب مناط صدق قضایا

ما هم در سوابب که حق با امام رضوان الله تعالی علیه است، هیچ راهی نداریم جز اینکه بگوئی اگر این حکایت، این نفی هویت با عالم واقع تطابق داشته باشد، اینجا صادق، اما اگر با واقع تطابق نداشته باشد کاذب، زیدٌ ليس بقائم یا مثلاً شما می‌گوئید ليس زیدٌ بموجود، زید موجود نیست، اصلاً اینجا زیدی در خارج نیست تا بخواهیم بگوئیم بین وجود و زید نسبتی در کار است، تا بعداً ببائیم این نسبت را سلب کنیم، این ليس زیدٌ بموجود ملاک صدقش چیست؟ ملاک صدقش این است که صفحة الكون خالی از وجود زید است، در صفحة الكون زید موجود نیست.

در سوابب مسلّم همین فرمایشی که ایشان فرمودند درست است و بحثی هم ندارد و ما عرض کردیم نظریه‌ی امام را در مسئله‌ی نفی نسبت در سوابب می‌پذیریم ولی ما با مشهور موافقت کردیم که در قضایای موجهه نسبت هست ولی گفتیم نسبت در قضیه‌ی ملفوظه است و در این جهت که در خارج نسبتی نیست ما قبول داریم. خارج اصلاً نسبتی وجود ندارد، وقتی می‌گوئیم زیدٌ موجودٌ اینطور نیست که بگوئیم در خارج بین وجود و زید یک نسبتی هست، وقتی می‌گوئیم زیدٌ قائمٌ، قیام زید در خارج هست، اما دیگر نسبتی نیست.

همین جا یک نکته عرض کنم؛ یعنی در ردّ بر فرمایش امام این را هم اضافه کنید به آن اشکالاتی که ما داشتیم، در عالم خارج یک نسبت مقولی ممکن است باشد، یعنی اضافه مقولیه بین زید و قیام، بین جدار و بیاض، یک نسبت مقولی که نسبت مقولی همان است که از مقوله اضافه است، باشد. البته بین زیدٌ زیدٌ، الانسان انسانٌ، اینها نیست، ولی در بعضی قضایا اضافه‌ی مقولیه وجود دارد ولی این غیر از این نسبت در قضیه‌ی لفظیه است برای اینکه همان طوری که قبلاً ما توضیح دادیم اگر یک وقت زید

در عالم خارج اصلاً نیست، اگر شما آمدید قضیه تشکیل دادید فرمودید زید قائم اینجا آیا نسبت دارید؟ مسلم نسبت دارید.

در حالی که اصلاً در خارج زیدی وجود ندارد که بین قیام و او نسبتی در کار باشد. نسبتی که هست اگر هم باشد اضافی مقولی است این نسبت، نسبت در قضایای لفظیه است، نسبت در قضایای لفظیه یعنی اینکه ما چون می‌خواهیم حمل تشکیل بدهیم بین محمول و موضوع باید یک نسبتی ایجاد کنیم، تا نسبت نباید حمل تشکیل نمی‌شود، شما زید را تصور کنید، مفهوم قائم را هم تصور کنید ولی تا نسبت برقرار نکنید نمی‌توانید بگوئید زید قائم، همانطوری که عرض کردیم در تأیید کلام مشهور و در اشکال بر امام قبلاً گفتیم ما در خارج چیزی به نام حمل نداریم، نسبت متقوم به حمل است و حمل متقوم به قضیه‌ی لفظیه است، ما در خارج اصلاً حملی نداریم، این نسبتی که بخواهد یک لفظ و مفهومی با مفهوم دیگر مرتبط کند نداریم، اضافی مقولیه ممکن است باشد و به نظر من اینجا یک مقداری، یعنی اشکال دیگری که امروز بر امام وارد می‌کنیم و به آن اشکالات اضافه بفرمایید بین اضافی مقولیه و لفظیه خلط شده، ما اگر در خارج بگوئیم الله تبارک و تعالی له الوجود بالإضافة المقولیه هذا کفر، چون اضافی مقولیه عروض وجود بر خدا را لازم دارد، زیاده الوجود علی ذاته تبارک و تعالی را لازم دارد، بگوئیم خدا یک چیز است، وجودش هم نعوذ بالله چیز دیگری است، بین اینها یک اضافی در عالم خارج هست، اما اگر گفتیم این قضیه‌ی الله له الوجود اضافه اضافی کلامی و لفظی و قضیه ملفوظه است، کجایش کفر لازم می‌آید؟ کجایش مستلزم کفر است؟ این خلط بین این اضافی در عالم قضیه، اضافی قضیه‌ای بگوئیم، خلط بین این اضافه در عالم قضیه و اضافی مقوله‌ای به نظر من این مطلب را برای امام به وجود آمده.

ما که با مشهور آمدیم در قضایای لفظیه وجود نسبت را پذیرفتیم، ما که می‌گوئیم این نسبت دیگر خارج ندارد، ما داریم ادعا می‌کنیم که این نسبت فقط جایگاهش لفظ است، ملاک برای صدق چیست؟ ما می‌گوئیم ملاکش مصداقیّت است، یعنی ببینیم این قضیه مصداق دارد یا ندارد؟ اگر مصداق داشت می‌شود صادق و اگر نداشت می‌شود کاذب، اگر دیدیم زید قائم مصداق دارد یعنی قیام زید مصداق این است این می‌شود صادق اما اگر دیدیم مصداق ندارد این می‌شود کاذب. بعبارة آخری همانطوری که خود کلی برایش مصداق تصور می‌شود برای هر قضیه‌ای هم یک مصداقی تصور می‌شود، می‌گوئیم این قیام زید مصداق این قضیه است.

اگر مراد مشهور از این خارج همین مصداقیّت باشد، چون آنچه ما عرض می‌کنیم می‌فرماید اگر در صفحه کون، واقعی دارد، تعبیر روشن‌تر می‌کنیم می‌گوئیم مصداق دارد، زید لیس بقائم، قضیه سالبه است، زید قائم، قیام زید مصداق دارد، الله تبارک و تعالی موجود مصداق دارد، زید زید مصداق دارد، شما ببینید در قضیه‌ی زید زید، دو تا زید در خارج نداریم که نسبتش درست شود، این فقط روی قضیه‌ی لفظیه معنا دارد، مثلاً بین زید موضوع و زید محمول یک تغایر مائی است، من می‌خواهم به رفیقم بگویم نه، زید زید است، تغایر را می‌خواهم با قضیه حملیه از بین ببرم، این زید زید هم مطابق دارد و هم مصداق دارد در عالم خارج، عرض کردم خیلی نزدیک به ملاک امام رضوان الله تعالی علیه است که خیلی روشن‌تر از آن می‌شود.

سؤال:....؟

پاسخ استاد:

ما با مشهور در کجا موافقت کردیم؟ در وجود نسبت در قضیه لفظیه، اما ملاک صدق و کذب اینکه بگوئیم إن كان للنسبة خارج تطابقه ما این را قبول نداریم، یا تعبیر امام را می‌کنیم برای ملاک یا این تعبیری که خودمان عرض کردیم.

تا اینجا مقدمات کلام امام با تحقیقی که شد تمام می‌شود، از اینجا می‌خواهند بفرمایند چرا استصحاب عدم قابلیت للتزکیه جریان ندارد که ان شاء الله فردا عرض می‌کنیم.

[1] الاستصحاب ؛ النص ؛ ص101

بيان مناط الصدق و الكذب في القضايا إن قلت: فما المنط في صدق القضايا و كذبها إذا لم تكن للسالبة نسبة و واقعية؟ و هل الصدق إلّا المطابقة للواقع، و الكذب عدمها؟ قلت: نعم الصدق هو المطابقة للواقع و الكذب عدمها، لكن لا يلزم منه أن تكون للكواذب واقعية، و للأعلام حقائق، و لا لقطع النسبة الواقعية حكاية عن واقع محقق في الخارج. و توضيحه: أن الواقع عبارة عن نظام الوجود ذهنياً و خارجياً؛ بحيث لا تشذ عنه حقيقة من الحقائق و موجود من الموجودات، فإذا أخبر ب «أن زيدا قائم» فإما أن يكون مطابقاً لصفحة الكون و نظام الوجود فهو صدق، و إلّا فلا، و إذا قيل: «شريك البارئ ليس بموجود» يكون مطابقاً للواقع؛ لأن صفحة الكون خالية عنه، و الإخبار مطابق له،